



دکتر محمدرضا اولیاء، عکس: محمدحسین دهقانی

بافت تاریخی؛ گستره‌ای است به وسعت یک کتابخانه عظیم

میراث فرهنگی مزاحم توسعه است اگر مبنای توسعه نباشد

در گفتگویی با دکتر محمدرضا اولیاء

تهیه و تنظیم: محبوبه آذرزاده، دکتر محسن عباسی هرفته

مقدمه

دیروز عید غدیر را پشت سر گذاشته‌ایم و چند روز پیش عید قربان را داشتیم، آیه «وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»^[۱] را که ملهم از عید قربان و کاری که حضرت ابراهیم انجام داد را یادآور می‌شوم، وقتی که خواست پایه‌های کعبه را بنیان نهد، استادکار حضرت ابراهیم و شاگرد حضرت اسماعیل و کارفرما هم خداوند؛ این را از این بابت عرض می‌کنم که ابراهیم (ع) اسوه معماران است.

چیدمان: آقای دکتر چرا معماری را به عنوان رشته تحصیلی خودتان انتخاب کردید؟

من در سال ۱۳۵۴ از طریق امتحان اعزام به آمریکا رفتم، دانشگاه یوتی‌ام (UTM) مدرسه معماری و طراحی محیط^[۱] با نزدیک شدن به انقلاب و تشریف‌فرمایی حضرت امام به پاریس، بعضی از دوستان درس را رها کردند و به پاریس رفتند و بعضی هم با

محمدرضا اولیاء متولد ۱۳۳۱ در بوم است. دکتری معماری (۱۳۸۱) و عضو بازنشسته هیأت علمی دانشگاه یزد. از جمله سوابق شاخص علمی، پژوهشی و اجرایی ایشان می‌توان به مدیر میراث فرهنگی استان یزد، مدیر حفظ و احیا بناهای تاریخی کشور، سرپرست دفتر فنی استانداری یزد، عضو هیأت مؤسس دانشکده معماری دانشگاه یزد، استاد نمونه و پژوهشگر نمونه مجتمع هنر و معماری دانشگاه یزد، عضو هیأت تحریریه فصلنامه فرهنگی-پژوهشی فرهنگ یزد، عضو هیأت استانی نظارت و ارزیابی دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی (به جز پزشکی) و عضو ایکوموس ایران اشاره کرد.

روز شنبه ۱۱ مهرماه ۱۳۹۴ خدمت ایشان رسیدیم، قرارمان مسجد جامع یزد بود که به علت برگزاری هفدهمین کنگره بین‌المللی نهج البلاغه پای صحبت‌های ایشان در بقعه سیدرکن‌الدین در حوالی مسجد جامع یزد و بعد این صحبت در شبستان مسجد جامع نیز ادامه یافت. خواستیم بیشتر راجع به ایشان بدانیم و به جای طرح سؤالات به این نتیجه رسیدیم که بیوگرافی حرفه‌ای از آقای دکتر محمدرضا اولیاء جهت ثبت در حافظه تاریخ داشته باشیم. شما را به خواندن این گفتگو که با حضور جمعی از دانشجویان و همکاران فصلنامه چیدمان صورت گرفت، دعوت می‌کنیم...

۱- آیه ۱۲۷ سوره بقره؛ گزیده تفسیر: سابقه کعبه به دوران‌های پیش از نبوت ابراهیم خلیل (علیه السلام) بازمی‌گردد و بر همین اساس، آن حضرت نخستین بنیانگذار کعبه نیست، بلکه خدای سبحان مکان پیشین کعبه و نیز نقشه بازسازی آن را به او نمایاند تا وی آن را مجدداً بنا کند.



حضرت امام به ایران آمدند. تقریباً سه الی چهار ماه بعد از انقلاب بود که با لیسانس معماری به ایران بازگشتم. معماری را طوری برای ما معرفی کرده بودند که برای طبقه اشراف هست حتی به نحوی این نوع نگرش بر تصمیم‌های حفاظتی ما تا الان هم ادامه دارد و ما بناهای مجلل را ثبت و مرمت می‌کنیم. در سال ۱۳۶۲ یا شاید ۱۳۶۳ بود که بحث خیابان لب خندق مطرح شد و مهندس سیدرضا هاشمی معاون وزیر مسکن، دکتر مهدی حجت و... در یزد تشریف داشتند، من بالای برج مادر بچه خیابان لب خندق - کار مهندس توسلی - خانه کوچک و نقلی‌ای را به این عزیزان نشان دادم و گفتم که این برای ما مهم است که چگونه توانسته آن را با حیاط هشت و نیم هشتی کوچک طراحی کند که خانواده‌ای با بضاعت نه چندان بالا بتوانند در آن زندگی کنند. ما متأسفانه به این وجه نپرداخته‌ایم و فکر کرده‌ایم که معماری باید در خدمت طبقه اشراف باشد. آن زمان بنیاد مسکن تأسیس شده بود و به طبقه‌ای از جامعه توجه داشت که نمی‌توانست دستمزد آن چنانی به طراح و آرشیتکت بدهد. وقتی به ایران برگشتم مرحوم آقای دبیران اولین استاندار پس از انقلاب استان یزد بودند. این شخصیت مثال زدنی بود و در استاندارانی که ظرف این سی و پنج سال گذشته دیده‌ام و به نحوی با آن‌ها کار کرده‌ام، شخصیت ایشان ممتاز و بی‌بدیل بود. اعتقاد ایشان این بود که شهردار باید مهندس باشد چراکه پیمانکار کلاه سرش نگذارد. ایشان مسئولیت شهرداری بافق را در همان اوایل سال ۵۸ به من واگذار کردند.

آن‌طور که یاد می‌آید آن زمان در یزد مهندسين معمار ما آقای مؤیدعلایی و چند نفر دیگر بودند که در کل به ۵ نفر نمی‌رسیدند. در بافق مستقر شدم و این در حالی بود که در طول عمرم یکبار پایم به شهرداری نرسیده بود. مدت زمان زیادی در آنجا نبودم چراکه احساس کردم روحیات من با شهرداری همخوانی و سازگاری ندارد. با اینکه شهردار بودم با این حال بعضی مراجع می‌کردند که پروانه ساختمان بگیرند بر روی کاغذهای پالوده‌ای به طور رایگان برای آن‌ها نقشه می‌کشیدم و در اختیار آن‌ها قرار می‌دادم. محل اسکان ما در آنجا در خانه‌های سازمانی و رو به غرب بود که کولر آبی فایده نداشت و مشکلات بسیار زیادی داشتیم؛ آب آشامیدنی ما تنها یک شیر برداشت بود، روشنایی فقط یک لامپ بود، تب مالت تابستان‌ها مردم را گرفتار می‌کرد و... حدود چهار الی پنج ماه شهردار بافق بودم و بعد به جهادسازندگی یزد رفتم و در آنجا واحد پژوهشی را تأسیس کردیم که در کل جهادهای سازندگی کشور تک و منحصر به فرد بود. از دوستان عزیز می‌دانم که در آنجا با هم کار می‌کردیم آقای دکتر ساداتی بودند که در حال حاضر معاون پژوهشی دانشگاه تربیت مدرس هستند، ایشان شیمی خوانده بودند و آن زمان صابون وجود نداشت و می‌خواستیم پاکیزگی را از طریق تولید صابون داشته باشیم و یا استفاده از بیوگاز برای تأمین گرمایش روستاها و اقداماتی از این دست از جمله فعالیت‌های واحد پژوهشی جهاد سازندگی بود. آقای شهیدبهشتی - خدایش رحمت کند - آن زمان عضو ستاد مرکزی جهاد سازندگی بودند که

بعدها رئیس قوه قضاییه شدند، ایشان برای بازدید از سازمان جهادسازندگی آمده بودند یاد می‌رود که پرسیدند این‌ها ابتکار چه کسی بوده و... در ادامه گفتند: "می‌دانید کسی که «سنت خیر جدید» وضع کند، انگار جهاد کرده است".

خلأهایی که وجود داشت از یک طرف می‌طلبید که کارها خیلی شتابان انجام شود و طبعاً با اشتباه! این سرعت و شتابزدگی جای تفکر نمی‌گذاشت. مدتی در آنجا مشغول کار بودم و مدتی هم در کمیته عمران جهاد تفت کار می‌کردم که معمولاً وقتی به خانه می‌آمدیم ساعت ۱۰ الی ۱۲ شب بود. خستگی عجیب داشت. یک ژیان وسیله ایاب و ذهاب ما در آن زمان بود. در تفت حجة الاسلام فلاح (رئوف) از دوستان و همراهان من بودند که پیش از انقلاب نیز ایشان را می‌شناختم و یک شخصیت روحانی دوست داشتنی و به تمام معنا بودند.

به معلمی خیلی علاقه داشتم به همین دلیل سرانجام به استخدام آموزش و پرورش درآمدم و در همان هنرستان بافق هم تدریس می‌کردم. بعد از مرحوم دبیران مرحوم ثقفی - برادر همسر حضرت امام خمینی (ره) - استاندار شدند. ایشان گفتند برای تشکیلات آثار باستانی یزد رئیس می‌خواهیم. آن زمان در استان‌ها دفاتر فنی سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران کار می‌کردند، من را به آنجا فرستادند. نگاه من در آن زمان بر استاندارها به این شکل بود که آن‌ها بر ما ولایت دارند یعنی اگر گفتند که کاری انجام دهیم باید آن را تحت هر شرایطی انجام دهیم. آن وقت هنوز جو مملکت به این شکل بود که احساس تکلیف بر تصمیمات اثرگذار بود.

چیدمان: تا به اینجا خبری از مرمت نبود آیا می‌توان گفت اینجا نقطه عطفی برای شروع فعالیت شما در حوزه مرمت بود؟

به نظر من معماری از مرمت جدا نیست و این دو با هم یکی هستند و مرمت را انجام می‌دهیم برای اینکه بتوانیم معماری کنیم. اینکه ما از تعمیر به تولید برسیم نوع نگاهمان متفاوت است و چیزهایی را متوجه می‌شویم که ممکن است شخصی که از ابتدا به ساکن وارد عرصه تولید شود متوجه آن‌ها نباشد. اینها در تعامل با همدیگر شکل می‌گیرند و اساساً تعمیر را یک فرصت مطالعاتی می‌دانم. فرصت مطالعاتی این نیست که به خارج از کشور برویم فرصت مطالعاتی ما می‌تواند سیدرکن‌الدین یا مسجد جامع یا... باشد.

من نسبت به سایر خواهر و برادران و دیگر اعضای خانواده بیشتر در خانه پدر بزرگم - مرحوم حجة الاسلام سیدهاشم نجفی یزدی (پیش نماز مسجد ملاسماعیل) فرزند حاج سید عبدالحی از علمای طراز اول یزد - بودم و آنجا بزرگ شده‌ام. خانه ایشان حدود ۱۵۰ متر با خانه رسولیان فاصله داشت یعنی از خانه مرتاض که به لرد باوردی وارد می‌شدیم و از آنجا بعد از بازارچه لرد باوردی، اولین ساباطی که الان تابلوی شهرداری ناحیه تاریخی بر روی آن نصب است، کوچه دکتر علانی بود و خانه پدر بزرگ من در آن کوچه بود، دو طرف خانه بود، بیرونی و اندرونی. ایشان جایگاه ویژه‌ای

داشت و شخصیت فرهنگی بود. طلبه‌ها در آن خانه رفت‌وآمد داشتند، به گمان من همان خانه یعنی میراث فرهنگی.

امروز وقتی می‌گوییم میراث فرهنگی باید به این نکته توجه داشته باشیم که در یک دستگاه بیگانه فکر می‌کنیم. در آخرین نشست که حدود یک ماه و نیم پیش در سازمان میراث فرهنگی در تهران داشتیم، من در آنجا از نگاه ترجمه‌ای صحبت کردم و گفتم وقتی می‌گوییم صنایع دستی، این واژه را صد سال پیشتر نمی‌شناختیم؛ این کلمه ترجمه لغت Handicraft است و باید متوجه باشیم که وقتی می‌گوییم صنایع دستی این را کسانی دیگر بر روی آن مارک زده‌اند. در آنجا مطرح کردم که وقتی می‌گوییم میراث فرهنگی از منظر فرنگی داریم فرهنگ را می‌بینیم یعنی همان Heritage Culture؛ حال آنچه برای آن آدم‌ها از Heritage تصور می‌شود ممکن است فرق کند با آنچه که در درون فرهنگ‌مان به آن می‌پردازیم یا باید بپردازیم. این یکی از گرفتاری‌هایی است که ما الان با آن مواجه هستیم و تأثیرگذار است.

آن زمان که من وارد دفتر فنی حفاظت آثار باستانی ایران شدم صحبت از Heritage Culture نبود، صحبت از میراث فرهنگی نبود، آن زمان بحث آثار باستانی بود که آن هم ترجمه از Historic monuments^[3] بود. بنابراین وقتی می‌گوییم آثار، ما چه بخواهیم چه نخواهیم آن چیزی که در دستگاه فرهنگی دیگری monument تلقی می‌شود و به طور مشخص وجوه کاربردی آن را ارزشمند می‌پنداریم. ما هم کارمان فقط تعمیر جسمانی بنا بود مثلاً سیدرکن‌الدین یا مسجد جامع را تعمیر می‌کردیم به جنبه‌های فراکالبدی آن کار نداشتیم هرچند به طور ضمنی به آن می‌پرداختیم ولی در دستور کار ما نبود که این کار انجام دهیم.

می‌دانید که سازمان حفاظت آثار باستانی ایران بر اساس فرمان شاه شکل گرفته بود یعنی قانون نداشت، طبیعتاً وقتی وجهه قانونی نداشت، مشکلاتی داشتیم و زمانی که جایی تخریب می‌شد و به دادگاه مراجعه می‌کردیم قاضی قانون را می‌طلبید و چون ما قانون نداشتیم، نمی‌توانستیم کاری کنیم و کاری از پیش ببریم. خدا خیر بدهد به دکتر مهدی حجت و رحمت کند دکتر شیرازی را، آن‌ها در اوج جنگ تحمیلی قانون میراث فرهنگی را در مجلس به تصویب رساندند. یعنی زمانی که یک آرپی جی ۱۶۰۰ تومان قیمت داشت و هم و غم مملکت صرف این بود که چگونه این آرپی جی را تأمین کند، در این شرایط قانون میراث فرهنگی به ثبت رسید. در این میان چند تشکیلات داشتیم که به زعم امروز به امور میراث فرهنگی می‌پرداختند. اداره کل موزه‌ها، اداره باستان‌شناسی، دفتر فنی حفاظت آثار باستانی ایران، موزه ایران باستان، اداره کل مردم‌شناسی، دفتر آثار تاریخی و... تشکیلاتی بودند که به نحوی مرتبط با موضوعیت میراث فرهنگی بودند و به مدد آن قانون و در زیر چتر آن قانون، یکی شدند.

سال ۱۳۵۹ برای مدت شش ماه از آموزش و پرورش به دفتر فنی

حفاظت آثار باستانی واقع در باغ دولت‌آباد مأمور شدم. قبل از من آقای نجارزادگان بودند و قبل از ایشان مهندس فرشته‌نژاد و پیشتر از ایشان مهندس حسین علائی -چاه آب به همت ایشان در باغ دولت‌آباد حفر شد- و قبل‌تر از ایشان مهندس بیژن طلائی و پیشتر از ایشان مهندس فتح‌الله... نظریان -رئیس دفتر فنی یزد و کرمان- رؤسای دفتر فنی بودند. به هر حال من به عنوان مأمور همکاری خود را شروع کردم. شغل معلمی را دوست داشتم و به خاطر اینکه به صورت موقت مأمور به این کار بودم از خانه‌های سازمانی دفتر فنی استفاده نکردم که مجبور نشوم در این سمت بمانم. اولین تجربه مدیریتی را در بافق داشتم، یکی از موهبت‌هایی که کارکنان می‌توانند داشته باشند اینست که یک مدیر خوب را در رأس کارهایشان داشته باشند. در سطح استان به لطف خدا در سایه مرحوم دبیران می‌شد کار کرد. به نظر من شخصی که در جایگاه مدیر قرار می‌گیرد باید به نحوی باشد که در پیش زبردست مقبولیت داشته باشد. موهبتی که خداوند نصیب من کرد این بود که در سازمان میراث فرهنگی از همان ابتدا زیر دست مرحوم دکتر شیرازی بودم. سازمان در غربت عجیبی بود چون نگاه خیلی‌ها به اداره یک نگاه منفی بود و به آن به عنوان میراث طاغوت نگاه می‌کردند. از طرفی وقتی می‌گفتیم آثار باستانی می‌گفتند که در خط فرح دیبا هستیم.

بعد از گذشت شش ماه و به سر آمدن موعد مأموریت‌م، طبیعتاً باید به سر کار اول برمی‌گشتم ولی چون رئیس مناسبی برای دفتر فنی پیدا نشده بود مأموریت را برای شش ماه دیگر تمدید کردند هر چند که آموزش و پرورش به علت کمبود نیرو برایش سخت بود ولی به هر حال شش ماه دیگر ادامه پیدا کرد و بعد از آن هم به علت اینکه تمدید مأموریت بیش از یکسال امکان‌پذیر نبود قانوناً باید منتقل می‌شدم که اجازه نمی‌دادند. از ناحیه مرحوم دکتر شیرازی پیشنهاد شد که از طریق استانداری به اداره کل آموزش و پرورش دستور دهند که با انتقال من موافقت کنند. موافقت را بایستی دو وزیر انجام می‌دادند آن زمان تشکیلات حفاظت آثار باستانی زیر نظر وزارت فرهنگ و آموزش عالی بود یکی از حوزه‌های معاونتی این وزارتخانه معاونت میراث فرهنگی بود که آقای دکتر حجت عهده‌دار آن بودند.

به نوعی خودم هم راغب بودم که در میراث بمانم چراکه در این یکسال تجربیاتی کسب کرده بودم، اوایل وقتی با استاد اکبر آخوند، استاد علی‌اکبر باغبان‌زاده صحبت می‌کردم اصلاً از اصطلاحاتی که به کار می‌بردند سر در نمی‌آوردم و متوجه نمی‌شدم که راجع به چه صحبت می‌کنند، سعی کردم تا بفهمم که ایشان چه می‌گویند خودم را تا حدی ملامت می‌کردم که چون در خارج درس خوانده‌ام در آنجا این اصطلاحات را به من یاد نداده‌اند ولی وقتی از مهندسیین هم‌تراز خودم که در دانشگاه‌های ایران درس خوانده بودند سؤال می‌کردم متوجه شدم که آن‌ها هم اصطلاحاتی که استادکاران به کار می‌بردند را نمی‌دانند و متوجه نمی‌شوند. از آن به بعد مشتاق شدم که بمانم و شروع کردم به نوشتن آن چیزهایی





از راست به چپ: دکتر محمد رضا اولیاء، علی ساکت یزدی، حمیدرضا صالحیه یزدی، دکتر محسن عباسی هرقله، عکس: محمد حسین دهقانی

با توجه به تجربیاتم در سی و پنج سال گذشته شاید بتوانم فتوای معمارانه بدهم که کار مرمت در غربت انجام می‌شود! هیچ کسی نیست که بیاید و شما را تشویق کند و به شما دست مریزاد و خسته نباشید بگوید. هیچ تردید ندارم که مرمت در غربت انجام می‌شود و غربیانه‌تر از آن بحث حفاظت است. به عنوان مثال عمارت سردر باغ دولت‌آباد، عمارت تهرانی، عمارت تالار آینه، آب‌انبار رستم گیلو و... هست هیچ کسی نمی‌گوید که چطور است که اینها هست در حالی که می‌توانست نباشد. اینکه که اثری هست با اینکه نباشد چه فرقی می‌کند؟

حضور ما در خانه لاری‌ها از اولین نمونه‌های تغییر کاربری یک واحد مسکونی بود. خیلی‌ها باورش نمی‌شد که یک خانه می‌تواند محیط اداری شود، خانه لاریها ۱۷ اتاق داشت یک فضای بسیار خوب، مشجر، آب، فواره، مرغابی و... در فضاهای اداری امروز رزناس اتفاق می‌افتد یعنی فضا به گونه‌ای است که نابسامانی‌ها را تشدید می‌کند به جای اینکه آن‌ها را کاهش دهد. خانه‌های تاریخی ظرفیت این را دارند که یک فضای کیفی در اختیار ما قرار دهند. در عین اینکه در آنجا مستقر بودیم آنجا را نیز تعمیر می‌کردیم. قبل از آن خانه لاریها به دست افغانیها بود به طوری که در حدود یک ماه طول کشید تا آشغال و زباله‌ها را از آن خانه خارج کنیم. بعد از تعمیر این خانه بحث و موضوع تأسیس دانشگاه در یزد مطرح شد (۱۳۶۶).

آقای دکتر شاهی مسئولیت راه‌اندازی دانشگاه در یزد را برعهده داشتند. به مناسبتی از ایشان دعوت کردیم تا از خانه لاریها بازدید

را که نمی‌دانستم و در مورد آن‌ها توضیح می‌دادم. خیلی از وقت ما در کارگاه صرف می‌شد و این کارگاه‌ها فرصت آموزشی بی‌بدیلی بود که ما بتوانیم یاد بگیریم. روی کاغذ کارتون، کاغذ سیمان، تخته و... یادداشت برداری می‌کردم و اینها را جمع‌آوری می‌کردم که همین یادداشت‌ها موضوع تز دکتری من در دانشگاه تهران شد. دستمایه خیلی خوبی داشتم که می‌توانستم روی آن‌ها تأمل کنم و تئوری‌ها و نظریه‌هایی که در لابه‌لای آن‌ها نهفته بود را استخراج کنم.

در باغ دولت‌آباد مشکلاتی پیش آمد که مجبور شدیم آنجا را تخلیه کنیم، آن محیط وسیع را از دست دادیم، من فکر می‌کردم که باغ دولت‌آباد ظرفیت این را دارد که یک دانشکده معماری شود، متأسفانه نشد و بعدها به دانشکده پزشکی علی‌ابن‌ابیطالب دانشگاه آزاد تبدیل شد ولی خوشبختانه زیاد طول نکشید. به هر حال ما از باغ دولت‌آباد بیرون رانده شدیم و در سال ۶۳-۶۲ خانه لاریها را در محله فهادان شناسایی کردیم و آنجا را خریداری کردیم. آن خانه را دو میلیون و هفتصد هزار تومان کارشناس رسمی دادگستری قیمت کرد و بودجه ما دو میلیون و پانصد هزار تومان بود، آنجا را به همان میزان خریداری کردیم، در شرایط خوبی نبودیم چراکه کارگاه نجاری‌مان آواره شده بود تعدادی از دستگاه‌ها را به مدرسه ضیائییه منتقل کرده بودیم و اختلال عجیبی در کارهایمان به وجود آمده و ذهن و توان تشکیلاتی ما را مستهلک کرده بود. این استهلاک در تشکیلات اداری ما چیز تازه‌ای نیست یعنی به دلایل مختلف استهلاک در کشور ما بالاست و به جای اینکه یکدیگر را تقویت کنیم، همدیگر را فرسوده می‌کنیم.

که نمایشگاه «جستجوی استقلال در معماری» را سال ۱۳۵۹ در باغ دولت آباد برگزار کردم.

آن زمان‌ها روحیه انقلابی‌گری بر جامعه بیشتر حاکم بود تا الان، یکی از مهم‌ترین و برجسته‌ترین قابلیت‌های معماری سنتی این است که وابسته نیست وقتی نگاه می‌کنید در وجه غالب، میزان وابستگی آن به حداقل ممکن می‌رسد نمی‌گوییم به صفر ولی واقعیت اینست که وابستگی اندکی دارد هم در مرحله ایجاد و هم در مرحله نگهداری و بهره‌برداری از آن. وقتی خشت را در همان محل تولید و در همان محل مصرف می‌کنید یعنی حمل و نقل صفر می‌شود یعنی هزینه ساختمان و به تبع آن قیمت تمام شده ساختمان کمتر می‌شود یعنی امکان ازدواج بیشتر و بهتری برای مردم فراهم می‌شود و....

آن دوره زمانه‌ای بود که می‌شد این حرف‌ها را زد و وابستگی مذموم بود الان اینطور نیست و شرایط خیلی فرق کرده است. به هر حال سعی شد که از این قابلیت استفاده شود و ما بگوییم که اگر می‌خواهیم رشته‌ای به نام معماری در شهر تاریخی یزد داشته باشیم بیشتر از این بابت است که می‌توانیم رگه‌های تولید معماری را به نحوی که رشته‌های تولید تمدنمان است را در جایی نزدیک دانشکده داشته باشیم تا مصادیق آن را با فاصله کمتری ببینیم. درست مثل تأسیس رشته ماهیگیری در چابهار، یعنی شأن حضور دانشکده معماری در کنار شهر تاریخی مثل این است که بگوییم این رشته در یک کتابخانه تخصصی‌ای به گستردگی آن شهر تاریخی تأسیس شود.

آیا همه ارزش‌هایی که در این کتاب مصنوع هست را درک کرده‌ایم؟ لزوماً نه! ما این کتابخانه مصنوع تخصصی معماری را مرمت و محافظت می‌کنیم تا زمان فراهم شود؛ چه بسا نسل‌های بعد از ما نکات ارزشمندتری از این کتابخانه استخراج کنند. می‌خواهم بگویم راجع به هر چیزی صحبت می‌کنیم لزوماً آخر خط نیست، آغاز یک جریان است، فعلاً در حداقل توانمان و تشخیصی که می‌دهیم سرآغازی برای یک چنین اتفاقی خواهد بود.

وقتی آقای دکتر شاهی تجربه خانه لاریها را دیدند، ظرفیتی را ایجاد کرد که گفتند کجا را برای دانشکده در نظر دارید؟ گفتیم مکان را هم پیدا می‌کنم، آن زمان کلید خانه رسولیان دست من بود، آنجا را پیشنهاد دادم و بعد از پشت سر گذاشتن مشکلات و فراز و فرودهای بسیار بالاخره دانشکده هنر و معماری در سال ۱۳۶۸ تأسیس شد.

من کمی نسبت به وضعیت اداره کردن میراث فرهنگی در کشور نگران هستم. با کمال تأسف میراث فرهنگی ما امروزه در دست آدم‌های نااهل قرار گرفته است که نسبت به میراث فرهنگی اهلیت ندارند. در فرهنگ ما یکی از دلایلی که بعضی از اساتید بعضی چیزها را به همه نمی‌گفتند این بود که اول اهلیت آن

کنند، یادم نیست که در همان جلسه یا جلسه دیگری بود که خدمت ایشان عرض کردم اگر بخواهد در یزد رشته‌ای به غیر از رشته عمران و رشته نساجی تأسیس شود احتمالاً می‌تواند معماری باشد چراکه این رشته می‌تواند در شهر یزد موضوعیت داشته باشد. باید بین رشته‌ای که می‌خواهد تأسیس شود و زمینه آن سنجی وجود داشته باشد. از آنجایی که پیشنهاد رشته‌های جدید باید در شورای گسترش دانشگاه‌ها در وزارت علوم به تصویب می‌رسید به من گفتند که "حاضر هستی که شورای گسترش را مجاب کنی که این رشته تأسیس شود"، گفتم: "کاری از دستم برآید در خدمتم". روزی خبر دادند که هیأت شورای گسترش که حدود ۹ نفر بودند به یزد آمده‌اند، قبل از آن سعی کردم با سوابق تحصیلی آن‌ها آشنا شوم، بیشتر آن‌ها عمران خوانده بودند، آن‌ها را به مسجد جامع بردیم و صحبت‌هایی شد و طوری برای آن‌ها توضیح می‌دادم که متوجه شدم آن‌ها نمی‌فهمند که من چه می‌گویم! درواقع نمی‌خواستم روشنگری کنم، یکی از آن‌ها سؤال کرد این‌هایی که می‌گویی یعنی چه؟ گفتم من هم نمی‌دانم و می‌خواهیم دانشکده معماری را راه‌اندازی کنیم تا بفهمیم و کشف کنیم که این‌ها چیست؟ به آن‌ها این طور توضیح دادم، گفتم: همانطور که در کتابخانه‌ای مانند کتابخانه وزیری بخشی از معلومات‌مان در آثار مکتوب، مدون و ذخیره شده است ما یک کتاب مصنوع^[۴] هم داریم و آن همین ساختمان‌های قدیمی است یعنی به زعم بنده کل بافت تاریخی گستره‌ای است به وسعت یک کتابخانه عظیم. ما کتابخانه‌ای داریم که مکتوب نیست و مصنوع است به وسعت بافت تاریخی.

اگر از من بپرسید که میراث فرهنگی چیست؟ هر چند که ممکن است تعاریفی را یونسکو یا افراد دیگری ارائه داده باشند ولی به نظر من میراث فرهنگی ایران یعنی تجربه تولید تفکر و نظریه در ساحت عمل و تبدیل آن به تجربه تولید تمدن. حال نمی‌دانم که این تعریف با تعاریف دیگران می‌خواند یا نه؟ اگر ما بگوییم که این ملت متمدن بوده است، این تمدن یک جایی تعیین^[۵] پیدا می‌کند و خودش را نشان می‌دهد. ما می‌گوییم ملتی بوده‌ایم که هم قدرت تولید تفکر داشتیم و هم قدرت ترجمه آن تفکر به عمل را.

برای من مهم بود که معماری سنتی ما به طور مشخص مملو از تجارب عدم وابستگی است. تم اصلی معماری سنتی ما عدم وابستگی یعنی استقلال است. از بین شعارهای سه‌گانه انقلاب شعار استقلال بیشتر برایم جذاب بود هرچند برای بعضی آزادی مهم بود و برای بعضی دیگر جمهوریت اهمیت داشت، البته اینها در یک توازن با هم معنا پیدا می‌کنند ولی هر کسی ممکن است به دلیلی به یک وجهی از شعارها روی بیاورد برای من استقلال خیلی مهم بود. بنابراین هر حرکت که بتواند ما را به سمت استقلال سوق دهد، خیلی ارزشمند بود. این قدر برایم مهم بود

۴- ساخته بشر

۵- مخصوص شدن چیزی از میان چیزها



شخص را مورد سنجش قرار می‌دادند. یعنی یک سازمانی به نام سازمان سنجش نبود که افراد را سنجش کند و از فیلتر یا غربال بگذراند، خود آن‌ها افراد را سنجش می‌کردند که اهلیت دارید تا این نکته را به آن‌ها بگویند یا نه؟ اگر اهلیت داشتند آن نکته را به آن‌ها می‌گفتند اگر نه؛ نمی‌گفتند، نه به خاطر اینکه بگویند آن‌ها زیر استاندارد هستند به خاطر حرمت آن حرف و نکته.

نمونه‌های متعددی دارم که میراث فرهنگی متأسفانه در سال‌های اخیر به دست آدم‌های ناهل افتاده است، آن‌ها بیش از آنکه نگران نگهداری از اثر باشند نگران جیبشان هستند. تفکر بازاری وارد عرصه میراث شده است و نگرانی من بر سر این است که اگر اینها منافع‌شان ایجاب کند که کل میراث فرهنگی را با لودر صاف کنند، این کار را انجام خواهند داد. یک مرمت‌گر باید مثل مادری که به فرزندش علاقه دارد، این ویژگی را داشته باشد. هر حرفه‌ای که بازاری شدن در آن وارد شود خراب می‌شود فرق نمی‌کند پزشکی باشد، میراث فرهنگی باشد، یا هر چیز دیگری، مهم این است که اگر از این فضا بخواهد به عنوان دکان استفاده کند بسیار خطرناک است. امروزه تشکیلات میراث فرهنگی یک دکان بزرگی است.

شهر تاریخی خود را به دست کسانی سپرده‌ایم که الفبای قرائت این کار را ندارند، از دانش استفاده نکردیم و نسبت به آن بی‌حرمتی کردیم. سپردن بافت تاریخی به دست کسانی که سواد تشخیص این سند و ارزش‌های مندرج آن را نداشته باشند ظلم است نه در حق یک نسل بلکه در حق نسل‌های پیاپی! من همیشه فکر می‌کردم که اگر حکومت اسلامی بتواند فقط به قاعده‌لاضرر پایبند باشد کافیسست که حقانیت دین اسلام را در دنیا معرفی کند. حکومت مراقب باشد که به کسی ضرر نزند، در مقاله‌ای که با موضوع «منکرات در شهر یزد» در دهه ۷۰ در مجله دانشگاه نوشتم که به مذاق خیلی‌ها خوش نیامد، گفتم: "خانه‌هایی که توسط حکومت مجوز داده می‌شوند، این خانه‌ها، بی‌حجاب هستند و حجاب فقط برای شخص نیست زمینه بی‌حجابی را دارند فراهم می‌کنند."

می‌دانید که یک وجهی از مقررات سازمان برنامه، نظارت بر تعیین صلاحیت مشاوران و پیمانکاران است. با کمال تأسف پیمانکاری به میراث فرهنگی و مرمت بنا رسوخ پیدا کرده است برای ما که در زمان مرحوم دکتر شیرازی این گونه کار نمی‌کردیم این اتفاق خیلی تعجب‌آور است و برای من این سؤال مطرح است که آیا پیمانکاری منشأ ایرانی دارد یا نه؟ من در اسلامی بودن آن تردید دارم که آیا این تفکر منشأ ایرانی دارد یا ندارد؟ در اسلامی بودن که به سمت حرام‌خواری می‌رود چون شما چیزی را کنترات می‌کنید که حجم کار دقیقاً معین باشد؛ برای راهسازی شاید بشود، برای موزاییک کردن کف رستوران شاید بشود، اما برای کار مرمت که نمی‌دانیم در بطن آن چه خبر است، شدنی نیست. کار مرمت در دستگاه برنامه و بودجه نمی‌گنجد که بتواند برای آن ضوابط

تعیین کند، چرا؟ به این علت که برنامه و بودجه برای نوسازی است، اصلاً تفکر تعمیر در این سیستم موضوعیت ندارد الگوی آن هم از آمریکا آورده‌اند و در آمریکا هم که بنای تاریخی نداریم، به همین دلیل بودجه‌ای که سازمان برای مرمت تخصیص می‌دهد در مفهوم مقایسه با نوسازی اصلاً قابل قیاس نیست.

بگذریم.....، سال ۱۳۶۳ با حفظ سمت، آقای گرانمایه من را به عنوان سرپرست دفتر فنی استانداری هم انتخاب کردند. دفتر فنی کار مشاور را برای شهرداری‌ها برعهده داشت و بازوی فنی و اجرایی استاندار بود. به مدت یکسال سرپرست بودم و به هر حال تشکیلات فنی در دل یک دستگاه سیاسی چندان آزادی عمل نداشت و محل کار من هم میراث بود و هم استانداری.

تقریباً ده سال بعد از فارغ‌التحصیلی در مقطع کارشناسی برای کارشناسی ارشد امتحان دادم (۱۳۶۵) هرچند کنکور دادن و رقابت کردن با توجه به اینکه در جو خارج از کشور و بعد هم کارهای اجرایی بودم برایم مشکل بود. برای ادامه تحصیل باید به تهران می‌رفتم، آقای دکتر حجت با توجه به اینکه قانون میراث فرهنگی تصویب شده بود و تشکیلات جدیدی برای اداره میراث فرهنگی روی کار آمده بود پیشنهاد دادند که مدیر حفظ و احیای بناهای تاریخی کشور شوم.

سال ۶۶ همزمان با شروع تحصیل به تهران رفتم و سمت مدیر حفظ و احیای بناهای تاریخی کشور را عهده‌دار شدم. در آنجا کار ستادی را تجربه کردم و متوجه شدم که مدیریت ستادی با مدیریت اجرایی استانی چقدر فرق می‌کند، در مدیریت ستادی تصمیمات در تعامل با هم گرفته می‌شد. آن ساختمان و ستاد به ما یاد می‌داد که مدیریت جمعی یعنی چه؟ روش کار را از افراد مختلف یاد گرفتم به عنوان مثال مهندس سعیدی که در حوزه مرحوم دکتر شیرازی کار می‌کردند خیلی خبره بودند، روش کار ایشان در خصوص نابسامانی‌هایی که داشتیم به لحاظ روش‌شناسی معرکه بود، چگونه یک استاندار را متحول کند؟ چگونه نظر یک امام جمعه را تغییر دهد؟ با یک پختگی این کار را می‌کردند که تحسین برانگیز بود. این چنین نبود که من به عنوان مدیر بناهای تاریخی کشور یک کاری را شخصاً انجام دهم. باید حتماً در تعامل و بده و بستان با دیگران صورت می‌گرفت. مهم‌تر از همه اینکه در آن زمان قاعده بر این بود که اگر در مورد باغ دولت‌آباد می‌خواستیم کار مرمتی را انجام دهم حتماً باید طرح مرمتی تهیه کنم و در شورای فنی سازمان به تصویب برسد و بعد از تصویب توسط افراد مختلف که یکی از آن‌ها استاد پیرنیا بودند ابلاغ می‌کردند و ما بر اساس آنچه که تصویب شده بود، عمل می‌کردیم. یعنی طرحی را که خودم تهیه کرده بودم نمی‌توانستم خودسرانه آن را اجرایی کنم، این نشانه حرمت بنا بود. طرح وقتی تصویب و ابلاغ می‌شد آن زمان برای کار و اجرا قانونی می‌شد و موقع اجرا هم هر چند وقت یکبار بازرس از تهران جهت نظارت بر اجرای طرح‌های مصوب می‌آمد.

باشد و اطراف آن یک سری مکان‌هایی باشد که ظرفیت آموختن را عرضه کند؛ دوم وجه نرم‌افزاری که ما چگونه بتوانیم با این‌گونه فضاها ارتباط برقرار کنیم؟ یعنی بتوانیم الفبای قرائت متن مصنوع را پیدا کنیم و یاد بگیریم؛ در آن موقع کسی نبود جز خود من. در جمع همکاران ما کسی نبود که این الفبا را بداند نه افرادی که داشتیم و نه افرادی که از تهران می‌آمدند، آن‌ها هم سواد قرائت متن را نداشتند، چه کسی باید این کار را انجام دهد؟ من نسبت به آن‌ها بهتر می‌توانستم و سعی می‌کردم که تمرین کنم تا سواد خودم را ارتقا دهم و عمیق‌تر و دقیق‌تر وارد بحث شوم.

کلام آخر

مدرسه معماری یزد، اولین دانشکده معماری ایران بود که در خارج از پایتخت شکل گرفت و امروز سردمدار یک تحول است. این مدرسه را از آخرین پایگاه‌های مقاومت معماری در برابر تهاجم فرهنگی غرب می‌دانم. دانشجویانی که از این دانشکده فارغ‌التحصیل شده‌اند در سراسر کشور منتشر شده‌اند و نمونه هستند. نمی‌خواهم بگویم من در این موضوع سهمی داشته‌ام. این از قابلیت فضاست و ارتباطی که دانشجویان با فضای پیرامونشان برقرار کردند و این را هنوز وزارت علوم متوجه نشده است و هیچ تشکیلات رسمی متوجه نشده که چه اتفاقی افتاده و چه اتفاقی در حال رخ دادن است.

کلام آخر اینکه، در نشستی که با حضور تعدادی از صاحب نظران کشوری از جمله آقایان مهندس بهشتی، دکتر طالبیان، دکتر فلامکی، مهندس مجابی و... برای بررسی برنامه ششم توسعه، در تهران برگزار شد، همین‌طور که یکایک چهره عزیزان را نگاه می‌کردم، متوجه شدم که وقت آن است حرفی را که مدت‌ها بود در سینه داشتیم، بزنم، تا آن امانت را عرضه کنم و با خود به داخل قبر نبرم و اگر هم خطایی در آن است بزرگان متذکر شوند. هنگامی که در آنجا مطرح شد که در خیلی از شهرهای ما این تفکر رواج دارد که میراث فرهنگی مزاحم توسعه است، من هم بلند شدم و گفتم که: "بله"، اگر مبنای توسعه نباشد. میراث فرهنگی مزاحم توسعه است اگر مبنای توسعه نباشد.

حاصل این سی و پنج سال کار نظری و عملی من این است که اگر میراث فرهنگی در کشوری متمدن به نام ایران مبنای توسعه قرار نگیرد لاجرم الگوهای تفکر، اندیشه و عمل از سرزمین‌هایی وارد خواهد کرد که سنخیت آن با پیشینه تمدنی این ملت معلوم نیست. حداقل قابل تشکیک است و سرآغاز یک تبهکاری عظیم. میراث فرهنگی نه تنها در یک چنین سرزمینی لزوماً می‌بایست مبنای توسعه باشد بلکه معیار توسعه هست. ■

در زمانی که در سازمان مرکزی در تهران بودم یکی از کارهای ما تخصیص بودجه به کل کشور بود و بودجه دریافتی از سازمان برنامه و بودجه را در استان‌های مختلف بر اساس اولویت‌ها تخصیص می‌دادیم. ما همیشه برای مرمت بناها از سازمان برنامه و بودجه پول می‌گرفتیم، برای اولین بار سازمان را متقاعد کردیم که برای حفاظت به ما پول بدهد، به عنوان مثال زمانی که برف می‌آید پول بدهیم که برف را بروبند تا سقف نریزد. با توجه به گوناگونی آثار که در مملکت داشتیم از آسیاب بادی شمال خراسان گرفته تا قلعه دوست محمدخان ایرانشهر، مشکلات احداث اسکله بوشهر و... جنگ هم بود و اتفاقاتی می‌افتاد که بافت تاریخی را از بین می‌برد؛ مناطق جنگی مثل دزفول و مناطق مرکزی مثل اصفهان که مورد حمله موشکی قرار می‌گرفت، همه را باید تحت نظر و بررسی داشتیم. در آن زمان فرصت فراهم آمد که در یک ارتفاع و منظر بالاتری بتوانیم به کل ماجرا اشراف داشته باشیم.

تا سال ۱۳۷۰ در میراث فرهنگی کشور بودم و درس را همان موقع تمام کردم، بعد آقای دکتر شاهی درخواست دادند که به دانشگاه منتقل شوم که دکتر حجت موافقت نکردند و چندین دفعه مکاتبه شد و به هر حال دکتر حجت موافقت نکردند و می‌گفتند که نمی‌توانم بر علیه سازمان خودم اقدام کنم و من متولی سازمان و حافظ منافع سازمان خودم هستم نه متولی سازمان دیگر. من هم چون دانشکده را مثل فرزند خود می‌دانستم و نیاز بود که در آنجا حضور داشته باشم، به ناچار استعفا دادم و دانشگاه یزد من را استخدام کرد.

سال ۱۳۷۰ به دانشگاه یزد آمدم و قبل از سال ۱۳۷۰ امتحان دکتری را داده بودم و اعزام به خارج قبول شده بودم و چون قبلاً خارج بودم دیگر برایم جذابیت نداشت که دوباره بخوایم برای ادامه تحصیل به خارج از کشور بروم البته دلایل دیگری هم داشت. به هر حال طی یک فرآیند طولانی مدت، بورس خارج را به داخل تبدیل کردم. از همان ابتدا موضوع تز دکتری من مشخص بود و در بین همشاگردی‌هایم تنها کسی بودم که می‌دانستم راجع به چه چیز -اصطلاح‌شناسی معماری سنتی ایران- می‌خواهم کار کنم به همین علت گفتم در صورتی که دانشگاه موافق باشد این موضوع را کار کنم به دانشگاه می‌آیم و این طور نیست که هر موضوع که آن‌ها بگویند کار کنم. اساتید دانشگاه تهران در حق من محبت کردند و به من اجازه دادند که به صورت غیررسمی سر کلاس‌هایشان بنشینم و نمرات را بعد از درست شدن کارم لحاظ کنند. وقتی که بورس داخل من درست شد (۱۳۷۴) بیشتر واحدها را گذرانده بودم ولی در مجموع -رسمی و غیررسمی- دوره دکتری من ده سال طول کشید.

چیدمان: راجع به دانشکده و سال‌هایی که در آن جا فعالیت داشتید، بفرمایید؟

به نظر من دانشکده دو وجه دارد: نخست وجه سخت‌افزاری که مکان‌یابی دانشکده به گونه‌ای باید می‌بود که در دل بافت تاریخی





WWW.CHIDEMANMAG.COM

پیشگامان
پیشگامان شناسی